

مردم سالاری دینی؛ تعریف مجازی، تعریف حقیقی

ایدئولوژی مردم سالار مدرنیته با حزبی شدن دین مخالفند، نه با پیوند دین و سیاست

عباس محمدی اصل

تکثر قدرت و رقابت آزاد پرداخته است. مع هذا به دلیل غفلت قدرت از این امر که چنین برداشتی از مردم سالاری، برآمده از لحظه تاریخی خاصی است، تدریجاً دایره قدرت را در ابعاد سیاسی-ایدئولوژیک خصوصی محصور کرد و خود به موضوع و هدف رقابت های عمومی تبدیل شد تا جایی که خصوصی زدایی از قدرت مرکزی در این دوره بانفی سلطه و ارتباط این عرصه مترادف شد و مدرنیته سیاسی با خصیصه عمومی حکومت دینی، از سر ناسازگاری درآمد.

تأکید مدرنیته بر سیاست زدایی از دین به دلیل اراده گرایی ملی و به عبارتی حق انتخاب ارادی در تعیین نوع دین و حکومت است. با وجود این، گروهی چنین استدلال کرده و می کنند مجوزی که در دین برای اقتدار شخصی و امر هدایت دیگران یا کسب مقاصد دنیوی متنوع صادر می شود؛ اگر چه در مواردی چون مبارزه با استعمار بیگانگان مفید می افتد، اما بعید به نظر می رسد که بتوان از آن برای بنای مردم سالاری استفاده کرد. این در حالی است که مدرنیته تحقق توسعه را مشروط به جدایی دین از سیاست یا در حاشیه قرار دادن آن نمی داند. مطلوبیت اقتدار دینی-اخلاقی در فرآیند توسعه از این منظر، عمدتاً در دعوت مذهب به حفظ ارزش های انسانی-اجتماعی و ذم بی عدالتی های حقوقی جلوه می کند اما تأسیس و استمرار این اقتدار اخلاقی منوط به خارج ماندن دین از رقابت بر سر کسب قدرت است. به عبارت دیگر، مدرنیته و ایدیولوژی مردم سالار آن بالحاظ شدن خصیصه حزبی برای دین مخالفند و نه با پیوند دین و سیاست، چرا که ادعای حزبی بر خورداری از اقتداری با منشأ مورا

برداشت هایی، خود از منابع قدرتی صادر شده بود که از جریان تحولات اجتماعی برمی خاستند لذا قدرت مرکزی در این عرصه با غایت پنداری خویش مجدداً به مانعی بر سر راه تحقق اهداف مورد ادعایش مبدل شد. به دیگر سخن، قدرت مرکزی در این دوره برای حفظ منافع خود، رفته رفته این متعلقات را در قالب ایدئولوژی باز تولید نظم اجتماعی، وارد پندار های جمعی کرد و از همین رهگذر نیز، مجدداً توسط جریان نو سازی به چالش گرفته شد.

در این حیطه، شائبه اصلی آن بود که تمرکز قدرت به سوی "پاتریموینالیسم مذهبی" (۱) شتافته و در این جایگاه به تعریف مجدد مردم سالاری و

در بادی امر چنین به نظر می رسد که انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مفهومی از تمرکز قدرت سیاسی را در کشور در حال توسعه ایران معاصر که متضمن ساخت بندی امتی یکپارچه در قالب ملتی تاریخمند بود، رشد داد. این چنین به نظر می رسد که این تمرکزگرایی عمدتاً بر استقلال قدرت سیاسی از جهان خارج و نیز تأکید بر اراده و توان ملی برای استمرار فرآیند نو سازی استوار است. نیز، چنین پنداشته می شد که این انقلاب، ظرفیت، استعداد و فرصت تجدید طلبی ملی را در این راستا و در حد مطلوب و مناسب داراست. مع هذا، از آنجا که چنین



مطالبات مردمی نیز می پردازد و این همه البته با روح مردم سالاری بسیار فاصله دارد.

بدینسان مردم سالاری دینی می کوشد اولاً اقتدار مرکزی را بر رقابت سیاسی مقدم بداند، ثانیاً با منطبق وحدت گرا به نفی تکثرگرایی سلاقی شکاف های سیاسی جامعه بپردازد. ثالثاً برای نفی نارضایتی عمومی به زیربنای اقتصادی جامعه فرصت دهد تا از روینای فرهنگی آن بسیار فراتر رود و رابعاً به عنوان یکی از کارگزاران منتخب تمدن بشری مبین تبدیل هسته اخلاقی جامعه دینی به کانون سیاسی خود محور باشد.

مدرنیته تحقق توسعه را

مشروط به جدایی دین از

سیاست نمی داند، اما این امر

را منوط به خارج ماندن

دین از حیطة رقابت

بر سر کسب قدرت می کند

این شرایط، مردم سالاری دینی به مانعی بر سر راه مدرنیته سیاسی تبدیل شده و با فرض فقدان تکثر منابع قدرت، ناکجا آبادی را ترسیم می کند که در آن مشروعیت دینی مشارکت عمومی از حد زمان و مکان درمی گذرد و حق انتخاب مؤمنان از حیث عدم تمایل ایشان به دینی سازی روابط و مناسبات اجتماعی شان باطل می ماند و احتمال جامعه دینی را هر چه بیشتر به سمت سکولاریزم پیش می برد.

پی نوشت:

۱- مناسب ترین معادل برای واژه "پاتریمونالیسم" واژه "پدرقیمی" دانسته شده است که مورد پذیرش همه پژوهشگران قرار نگرفته، زیرا آن را نامأنوس و تاحدی نارسا دانسته اند. "پاتریمونالیسم" را نباید با پدر سالاری اشتباه گرفت، زیرا مراد از این واژه، رفتار گروهی از نخبگان و یاصحابان قدرت به روش قیوم مآبانه واقعی و همه جانبه است.

و خلیفه خدا بر کره ارض است و با انسان گرگ سان "هابز" تفاوت بسیار دارد، قاعدتاً راه را بر جلوه گری سایر ابعاد مدرن مردم سالاری مدرن می بندد.

بر پایه این استدلال، بدیهی است که مطالبات مردمی در تغییر حکومت و انتخاب حاکمیت با تلقی حاشیه ای و اقلیتی از مسایل و معضلات آن منافات دارد و لذا است که از این زاویه کنکاشی جدی برای تحول سیاسی در بستر فرهنگ بومی بالیدن می گیرد. این پی جویی ها اما در برخورد با جامعه توده ای دینی به چالش نهانی در تحقق نوسازی مبدل شده و امکان تبدیل جمهوری دینی را به حکومت دینی می افزاید. به علاوه با تسلط بخشیدن به اقتدارگرایی به جای خاص گرایی سیاسی، فرهنگ دینی مقدم بر سیاستی را ترسیم می کند که قرار بود به اتکای مردم سالاری دینی از متن دین جهیدن آغاز نماید. در چنین شرایطی، احساس مردم از شرکت در انتخابات مبدل به بی تفاوتی از کاربرد ابزاری آنها در راستای تحقق منویات اقلیت نخبگان حاکم می شود و راه را بر تعارضات اجتماعی - سیاسی جدیدی می گشاید.

به دیگر کلام، رقابت انتخاباتی با منطق تغییر عقلانی و مسالمت آمیز و به اتکای قانونمندی نهادینه اولاً به سازشکاری رقبای انتخاباتی ختم نمی گردد و ثانیاً به عنوان ترفندی برای تصرف قدرت سیاسی مطمح نظر قرار نمی گیرد؛ در حالی که مطلقیت حکم دینی در حفظ قدرت، ناگزیر حکومت دینی را بر آن می دارد که شکاف های سیاسی درونی شده جامعه را رفو نماید و سپاه کاری های انتخاباتی را با فقدان زمینه ادراک تاریخی از فرهنگ مدرنیست به کالبد جامعه توده های دینی تزریق کند.

در هر صورت، امتناع پذیرش تفاوت های سیاسی در ناکجا آباد مردم سالاری دینی بر مبنای نوع وحدت گرایی سیاسی سامان می گیرد که اولاً حذف فرآیند انتخاباتی آن را نابود می کند و ثانیاً با این اوضاع بایستی به هدایت مستمر آن پرداخت. در این حال به این دلیل که مردم سالاری دینی، شکاف های اجتماعی را بر نمی تابد و با نفی تعارضات سیاسی، ابزاری برای کسب مصالحه پیش بینی نمی کند، لاجرم به تمهید سرکوب

الطبیعه، لاجرم به معنای تعطیلی فضای گفتمان عمومی بر سر کسب آزادی های فردی، حقوق شهروندی، تساوی قضایی و دستیابی به مواهب اقتصادی است.

از این نگره، مردم سالاری به معنی انتخابات آزاد و چرخش مستمر قدرت بر پایه اعمال خرد جمعی در مورد کلیه مسایل فرد و روابط اجتماعی او تنظیم می شود و احزابی که در این بستر، به رقابت انتخاباتی دست می یازند به سمت متقاعد سازی رأی دهندگان از حیث معقول جلوه دادن رابطه منابع

مردم سالاری اسلامی

می کوشد ضمن حفظ پیوند

خود با ارزش های سنتی،

با نوگرایی نیز بیامیزد

و منافع آنان با شرایط امنیت ملی حرکت می کنند. چرا که بدون مبارزه عمومی آزاد و بدون رجوع به عقلانیت انتخاب اجتماعی، مردم سالاری رنگ می یازد. تحت این وضعیت اگر مذهب به اتکای اقتدار الهی خود در مبارزه آزاد مردم سالارانه شرکت کند؛ دیگر مبارزه آزاد مردم سالارانه معنای خویش را از کف می دهد.

مردم سالاری دینی اسلامی، اما، می کوشد ضمن حفظ پیوند با ارزش های سنتی جامعه، با نوگرایی نیز بیامیزد. در این نگرش، اولاً سعی می شود جامعه ای برپا گردد که تابع ارزش هایی چون وحدت و مساوات و عدالت الهی باشد و به عبارتی از زاویه اخلاق اداره گردد و ناگزیر پلشتی های سیاست را چونان تبلور خبیث تاریخی بشر از تن جامعه بزداید و ثانیاً با تلقی احزاب به عنوان مبادی تفرقه افکنی اجتماعی و نه نقاط التقای وحدت بخش به منافع و منابع آن، به جنگ با شکاف های اجتماعی بپردازد و از این رهگذر، طرح دعای سیاسی را با فاصله گرفتن از احکام الهی بکار گیرد. زیرا دقیقاً با بازگشت انسان ها به فطرت الهی خودشان کلیه نابرابری ها و بی عدالتی های اجتماعی نفی می شود. این منش که ناشی از تلقی انسان به مثابه اشرف مخلوقات